

## افغانستان و « مغضوبین دموکراسی مافیائی » !!

### « چگونه ستون پنجم ما فیاً به حرکت در آمد !! »

باز هم همان بهانه و همان قصه !!



محمد امین (فروتن)

قسمت دوم :

امروز وقتی خواستم قسمت دوم یاد داشته را آغاز کنم ، جهان بالخصوص ایالات متحده امریکا را یک حادثه ای بی نظیر و مُلتهبی فرا گرفته بود . ابتدا هیچکسی تصوّر نه میکرد و نه میتوانیست بفهمد که چگونه مردِ از نسل زجر کشیده گان و ستمدیده گان که آثار درد و ستم چند صد ساله ای را بر گرده و پشت اش حمل میکند این چنین دیوار بلند تبعیض ها و نفرت ها را شکفته و از میان انبوهی از دخمه ها فریاد بر آرند ، که آری ! ما میتوانیم و هستیم ! هیچ کسی باوری نکرد و گفتند ، شگفتا ! چگونه شد که در سینه ء خون آلود و چرکین نظام سرمایه داری معاصر نمادی از مظلومیت و برده گی حرفی از « توانیستن » را زمزمه میکند ؟ گفتند مسلمان تباری است و اسم اش را نیز « حسین » گذشته بود ! و آخرین سلسله ای از برده گان و سیا هان است . گفتم عجیباً ! چگونه شد که ساکنان یک جغرافیای کهن و باستانی با داشتن دانشمندان و فلاسفه ء نامداری که در به وجود آوردن بزرگترین و قدیمی ترین تمدن های عالم نقشی را ایفا کرده اند ، عصای حرکت شان را به دست یک سیاه پوست « نیمه نا بینا » میدهند ! زیرا « آدم بینا » همه خطرات را تشخیص میدهد و او درست و بدون هیچ « حادثه ای » به سرمنزل مقصود میرساند و از هرگونه خطرات و تصادفات مصون میدارد ، ولی مرد « نیمه نابینا » بیچاره است . زیرا نه کور است که عصایش را بدست دیگری بدهد و نه بینا است که با چشمان عقلانیت و خرد راه آینده را تشخیص کند ، بلکه بصورت کورمال راه میرود و حرکت میکند ، معمولاً تصادف در جاده زندگی و حیات نیز از آن همین گروه است . زیرا یک کورمطلق و همچنان یک بینای کامل خیلی تصادف نه میکنند بلکه این « نیمه بینا » است که همیشه دُ چارتصادفات خطرناکی میشوند . بدون هرگونه تردید این گونه وضعیت را آقای « باراک اوباما » ۴۷ ساله دارد که برای نخستین بارنخست از

جانب حزب دموکرات ایالات متحده امریکا و سپس با کسب آرای اکثریت مردم آگاه ایالات امریکا به عنوان چهل و چهارمین رئیس جمهور منتخب ایالات متحده انتخاب گردید ، جالب آنجا ست که برخی از نویسندگان چهره دست دنیای سوم بویژه افغانستان که پروژه اصلی و سرنوشت ساز برای ایالات متحده امریکا و شخص بارک اوباما به حساب می آید واز قضا ، همین قلم بدستان برمسند روشنفکری معاصر جامعه ما نیز نشسته اند تنها با دیدن و شنیدن قسمتی از اسم وی و نژاد و جلد رنگین « آقای باراک حسین اوباما » خوشباورانه و بدون تأمل و پاسخ به این پرسش که چرا و چگونه قرعه به نام آقای « بارک " حسین " اوباما » برآمد که ابتدا در بزرگترین کنگره انتخاباتی حزب دموکرات در شهر Denver واقع در ایالت کلورادو و سرانجام از اکثریت جامعه امریکا و بالاخره از (Electoral college) کالج الکترال ایالات متحده امریکا به مثابه چهل و چهارمین رئیس جمهور برگزیده شد ، در جشن پیروزی این مرد سیاه پوست مگر با استعدادی که نویسنده مشهورترین کتاب اش « جرئت امید داشتن » بوده و همین اثر معروف وی اخیراً به مثابه مانیفیست انتخاباتی حزب دموکرات امریکا نیز بکار گرفته شد « نماز شکرانه » می خوانند!! . و وی یعنی همین «بارک حسین اوبامای» که به نظر برخی از نامدارترین روشنفکران جامعه ما که حتی یک بار هم سخنرانی های این نامزد حزب دموکرات ایالات متحده امریکا را نتوانستند مرور کند که چگونه در یک سخنرانی تاریخی و بلند پروازانه اش از ساختار آرتش قرن بیست و یکم یاد آوری کرد و گفت که « برای آنکه بتوانیم در همه جا ، از جیبوتی تا قندهار ، آماده حمله باشیم ، من ارتش قرن بیست و یکم را تشکیل خواهم داد چنانچه در گذشته نیز با کمک متحدین ضد کمونیست خود برنده جنگ سرد شدیم ! » چنین است وضع آشفته و اکثریت روشنفکران و قلم بدستان جامعه ما که به قول معروف « آب را نا دیده کفش را از پا ها بیرون می کشند » بسیاری از مردم نادان تصور میکنند که با تغییر چهره ها و شخصیت ها ممکن است خسوف و کسوف نظام ها و سیستم های توتالیتر و استعمارگر جهانی را نیز که از طعمه های جوامع شرقی بویژه اسلامی به قدرت رسیده اند تغییر کنند ، در حالیکه بجای کوشش برای فهم این مطلب که نظام های توتالیتر و استعماری معاصر که بیشتر با شیوه های توطئه گرانه و لیبرال سرمایه داری معاصرو مافیائی در میان ملتها ی شرقی و جهان سوم عمل می کنند ، و بزرگترین نابغه ها و نخبه گان جامعه نیز از تأثیر گذاشتن بر آن ناتوان و عاجز اند نباید بر تغییر مهره ها و شخصیت ها در امر رهبری و زعامت حساب باز کنند . خود شان را به زحمت انداخته با ملاحظه با دریافت کوچکترین تشابهی مانند مذهب ، رنگ و نژاد در پیروزی نخبه گان دیگر جوامع پایکوبی میکنند ! البته نباید انکار کرد که بسی از انسان های انقلابی در یک انقلاب اجتماعی بصورت صادقانه و مطمئن در مسیر تاریخی و در تغییر نظام های اجتماعی خویش نقش بسزای را دارا اند . اما هرگز ایفای چنین نقشی از زعمای قوم و رهبران جامعه بویژه در عصر کنونی را به بزرگترین و درعین حال پردرآمد

ترین شعار روز تبدیل ساخت . باید اذعان کرد که هیچگاه مقصود مان از آن شخصیت پرستی و رهبر پرستی کور کورانه نیست که اینها همه مظاهری از شرک و آفت اند بلکه اعتقاد و باور عمیق به آگاهی و اراده ذاتی و بالفعل انسان است و تلقی آن به عنوان یک علت در مسیر جبر علمی تاریخ و تحولات اجتماعی است .

من به این مطلب از آن جهت اشاره کردم که ممکن است فراموش کنیم و دیگر فرصت بدست نه آید و در آینده نه چندان دور نیز این همه قلم ها و زبان های از روشنفکران و نویسندگان جامعه ما که با صداقت و صمیمیت ویژه ای که خاصه ای از روشنفکران صاف اندیش به حساب می آید و همین اکنون ورود آقای « بارک اوبا ما » را به صحنه سیاسی کشور پهنا ور امریکا به فال نیک میگیرند و برای زندگی و کارنامه های «آقای اوباما» غسل تعمید میدهند یکجا با ملت های که قربانی استبداد نظام های مافیائی سرمایه داری شده اند سرود آزادی و اصلاحات بدون خشونت و ساختاری را همراهی کنند . این چنین خواست ما از روشنفکران و تحصیل یافته گان معاصر جامعه ما آنگاهی که میبینند و به گوشت و پوست خویش لمس میکنند که ظلم و بی عدالتی یک پدیده زشت جهانی است و از هیچگونه هویت قومی بهره مند نیست ، و هر روز میلیون ها مرد وزن سیاه پوست و سفید پوست ، با ریشه های مذهبی اعم از اسلام و مسیحیت و یا هر مذهب و اندیشه دیگری خون هموعان شانرا میریزانند و دارائی های شانرا چپاؤل میکنند حقانیت پیدا میکند . زیرا نمونه های زیادی از این جنس جنایتکاران حرفوی و شیادان و دلالان سیاه دل سیاسی در سر تاسر این کُره خاکی و جهان دهکده مانند کنونی بویژه در زیر چتر سازمان ها و احزاب سیاسی گوناگون اعم از دموکرات ، و لائیک جهان غرب به وفور مشاهده میشوند .

## ۲ : مقوله های از آزادی بیان و مشروعیت در قلمرو دموکراسی قلابی در افغانستان !

چنانچه قبلاً نیز به این نکته اشاره کردیم که پس از وقوع حادثه دلخراش یازدهم سپتمبر در ایالات متحده امریکا در نتیجه یک موافقتنامه اضطراری و تاریخی موسوم به « قرارداد بن » نخستین بنیاد اداره ء موقت برای کشور افغانستان گذشته شد . بطوریکه گفتیم یکی از نمایان ترین نقیصه های آن موافقتنامه که با دریغ و درد بر تمامی کمبودی های این معاهده اثر گذشته است سرنوشت مردم جنگ زده و مظلوم افغانستان تخته ء شطرنجی تلقی گردید که با جا بجائی مهره های دلخواه قدرت های خارجی موازنه قدرت سیاسی در جامعه افغانی بصورت بینظیری لگد مال گردید . و همین نقیصه سبب ظهور اهرم های متعدد «قدرت کاذب و فریب دهنده» در جامعه افغانی شد . از رسوبات و تناقضات عمده این دوره با آنچه که در کنفرانس بُن ظاهرأ به مثابه یک دولت "مشروع" ، دموکراتیک و اسلامی بنیاد گذشته شد ، انحطاط اخلاقی ، تظاهر بر آزادی بیان ، جریحه دارشدن وجدان مذهبی و قومی ، آغاز

جنايات ضد بشری دانسته میشود . همچنان مبالغه در نوگرایی و نو آوری حتی بصورتی که جامعه افغانی به مثابه یک جامعه ای جنگ زده برای پذیرش هر پدیده نو برخی از مظاهر و رسوبات جاهلی جوامع پیشرفته را کورکورانه با خود گرفت . اداره ء مؤقتی که با یک اجماع جهانی و به مقتضای منافع کشور های خارجی بوجود آمده بود این گونه حساسیت های تاریخی و جامعه شناسانه را اکیداً در نظر می گرفت . هر چند این اداره مانند غنائم جنگی به تناسب حضور عملی هر کشور در مبارزه علیه دهشت افگنی تشکیل گردیده بود . بنأ هیچگونه توقع قابل ملاحظه ای از آن نه میرفت .

مگر با دریغ فراوان این امر حیاتی وچنین فرصت تاریخی نیز با بکار گیری همین اسلوب های استحمار و متوذهای اغفال توده ها که در جوامع عقب مانده مانند افغانستان که سه دهه جنگ تیوریزه شده را گذشتانده است و در ورطه همین جنگ های تباه کن و تمام عیار نظامی و معنوی تمامی نهاد های مدنی و اقتصادی به شمول روابط و مناسبات لازم برای پروسه ملت سازی بصورت کامل نابود شده است نیز از دست مان رفت . در چنین وضع آشفته و تاریک است که در حال حاضر تمامی غارتگران و چپاولگران حاکم و « **عروسک های کوکی** » که به مسند قدرت مصنوعی نشانده شده اند و از پشتیبانی مافیائی استخبارات خارجی و بین المللی نیز برخوردارند ثروت های به غارت آورده شده ای را « سرمایه ملی » میدانند !! و شیوه و اسلوب چپا و لگری و غارتگری در جامعه را « **منافع ملی** » و حتی « **منافع مقدس الهی** » بنامند !! یکی از شیوه های مؤثر برای تیوریزه ساختن این میتود ، همانا تزریق و پاشاندن بذر کینه ها و نفرت های قومی ، نژادی و زبانی است که از سوی شبکه های استخباراتی برحسب « تیپ » هر گروه و قومی از مردم به پشتیبانی ابزار مُدرن تبلیغاتی مانند ، رادیو ، تلویزیون ، روزنامه ها و سازمان های مافیائی نخست به عنوان یک شائعه و سپس به مثابه نسخه نجات بخش برای آزادی و رهائی ملتهای جهان سوم عنوان میکنند ! درست در همینگونه اوضاع و احوال است که رژیم های توتالیتار و مافیا گونه به فکر ایجاد شبکه ها و نظام های یکدست سیاسی و فرهنگی می آفتند و با استخدام مهره های خود خواه و جاه طلب سیاسی و فرهنگی در جوامع بومی شرقی بویژه اسلامی پروژه های استراتژیک استعماری خویش را به اکمال میرسانند !! اگر چه تمامی این گونه فرضیه ها و پیچیده گی های اجتماعی غیر قابل باور به نظر می آیند اما باید به خاطر داشت که قبل از همه زمین و آسمان کشور های فقیر به کمک و یاری مبلغان و راهبان و نُخبه گان مورد اعتماد توده های فقیر مردم کشورهای جهان سوم منجمله افغانستان فرهنگ گذشته ملت ها را از مفهوم تهی میسازند و فرهنگ جدید و جلوه هایش یعنی آزادی های « **قیچی نه شده جنسی!!** » و غیره مظاهری از « **تجمل** » بنام تمدن و پیشرفت را چون رمه ای از گوسفندان و بُز ها به دنبال خود میکشانند و بذرموازی منحرفش را بر جلد این پوسیده گی که چون زمین شحم کرده و آماده برای هر انحطاط است ، سبز کرده اند . نباید تصور کرد که این همه مراودات و وابسته گی های فروخورده مافیائی اعم از

ماfiای رسانه ای و فرهنگی و یا هر مافیای دیگری دست کم پس از حادثه یازدهم سپتمبر در ایالات متحده امریکا با مراجع و مراکز خارجی و قدرت های امنیتی بیگانه یک شبه به « دارا کولا های » خونخواری مبدل شده باشند بلکه این نسلی از « داینا سورهای زمان و داراکولای صفت » معاصر از قدیم و دست کم در طی سه دهه تاریخ خونین جامعه افغانی با شبکه های خطر ناک استخباراتی مناسبات و نشست های آنچنانی داشته اند !! بطوری که دیدیم و اکنون نیز با روشنی می بینیم و احساس میکنیم در ابتدای تشکیل دولت مؤقت برهبریی جلالتمآ ب حامد کرزی « رئیس جمهور اسلامی کنونی افغانستان » که گام به گام نخست به حیث « رئیس اداره مؤقت ، سپس رئیس دوره انتقالی و سرانجام رئیس جمهوری اسلامی افغانستان » مراکز « متعدد قدرت » در حالی بوجود آمد که هیچگونه تناسب میان «هرم مرکزی قدرت » و دیگر اهرم ها به نظر نه میخورد و تا اکنون نیز علی الرغم گذشت تقریباً هفت سالی که از تأسیس نخستین اداره مؤقت سپری میشود ، از تغییر در معادلات قدرت هیچگونه نشانه ای به نظر نه می خورد . اکنون سوال و پرسش اصلی این است که چرا « معادلات قدرت » هرچند کاذب و کاغذی در جامعه ما با این صورت نا متعادل مانده است ؟ شگفت انگیز و بسیار جالب است که همین اهرم های گوناگون داخلی قدرت به کمک و یاری قدرت های اصلی خارجی اعم از قدرت های منطوقی و جهانی که در ائتلاف بین المللی ضد تروریسم گرد هم آمده اند ، بر تمامی وسائل اطلاعات جمعی از قبیل رادیو ، تلویزیون ، احزاب ، روزنامه ها دسترسی عملی دارند !! بناً با کمال احترام به آزادی بیان ، دموکراسی واقعی و جامعه مدنی ، حقوق بشر بویژه مسأله حقوق زن ، چگونگی استفاده از وسائلی چون مطبوعات ، احزاب ، روزنامه ها ، و غیره ملاک و معیار یک دموکراسی حقیقی و جامعه مدنی به شمار می آیند . اکنون ببینیم که وضعیت عمومی و چگونگی همین ابزار تبلیغاتی مانند احزاب ، شبکه های رادیو تلویزیونی ، روزنامه ها و غیره که با هزینه ساختن پول های سرشار شرکت های نفتی چند ملیتی بین المللی در اختیار مهره های داخلی سیستم به عقل آمده سرمایه داری قرار داده شده است و ظاهراً بنام نهادینه سازی دموکراسی ، عدالت اجتماعی و برابری اقتصادی بویژه در راه ایجاد و استحکام پایه های اصلی حکومت و ملت سازی که با دریغ فراوان در طی سه دهه جنگ بصورت تیوریزه و توجیه شده منهدم گشته شده اند چگونه است ؟

چنانچه در اول این مبحث اشاره شد نظام استثمارگر سرمایه داری معاصر برای «خوب غارت کردن» ملت های کوچک و ضعیف جهان سوم در مرحله نخست برای فروکش کردن حساسیت توده های مردم که نسبت به سرنوشت جامعه خود دارند در قالب سازمان های غیر دولتی (NGOS) و خیریه ظاهر میگردد و مردم کشور های جنگ زده را در راه باز سازی و توسعه اجتماعی و اقتصادی یاری میرسانند !!!، بدین ترتیب مافیای داراکولائی معاصر با طلب استمداد از هرم های قدرت در جامعه از قبیل « ارباب و فنودال » و غیره که در حقیقت وظیفه « دلالان مظلومه » و جاده صاف کن نظام سرمایه

داری را بر عهده دارند سرنوشت اصلی ملت‌ها را در دست می‌گیرند. در چنین شرایط جامعه و تاریخ است که دوران مسخ ارزشهای متعالی دینی و اخلاقی ملت‌های آزاد فرا میرسد و جوامع عقب نگاهداشته شده را از هر نوع ایمان مذهبی و روحیه « دین باوری حقیقی توحیدی » تخلیه می‌سازند!! هرچند از تمامی بنگاه‌ها و وسائل ارتباط جمعی خصوصی و نیمه خصوصی که در اختیار همین اهرم‌های داخلی قدرت داده شده‌اند، برنامه‌های بنام دین، زهد و تصوف و عرفان نیز بصورت منظم و شبانه‌روزی پخش و منتشر می‌گردد.!

گفتیم مذهب یکی از مؤثرترین عوامل استحمار بوده که ماسوا از دوران پیامبر بزرگوار اسلام و خلفای راشدین که مذهب را در اوج حقیقتش بصورت راستین مطرح می‌کردند، بعد از این دوره طلایی برای اسلام، قدرت‌های استثمارگر و نیروهای ضد انسانی سرنوشت مذهبی مردم فقیر و ناتوانی را در دست گرفتند و بنام طبقه روحانی و مسؤل تعیین سرنوشت مردم، مذهب را وسیله استثمار توده‌ها ساختند.

بنابر این مافیای حاکم بر سرنوشت جامعه ما نیز با تبعیت از سنن جاهلی گذشته گان و نیاکان خویش در رکاب غارتگران و دزدان بین‌المللی معاصر پروژه مسخ ارزشهای دینی را به پیش می‌برند. لهذا اکثریت برنامه‌های شبکه‌های بیست و چهار ساعته رادیوتلوویزیون‌های مافیائی خصوصی و نیمه خصوصی در جامعه ما حاوی تعلیمات شبه مذهبی و عرفانی‌اند که مسؤلیت انسان معاصر نسبت به سرنوشت جامعه و ایجاد حساسیت‌ها نسبت به خود، جامعه و ماحول‌اش را به « بعد از مرگ!! » موکول می‌سازند. بنابراین وقتی می‌بینیم که مذهب انحرافی و آله دست نظام‌های استعماری، هم من ستم‌دیده و مظلوم را و ادار می‌کند که صبر پیشه کنم و انتقامم را به خداوند و پس از مرگ موکول کنم، و هم ستمکار و ظالم و متجاوز بر ناموس مردم را امید می‌دهد که برای جبران و بخشش ستم‌های که کرده‌اند لازم نیست ستم‌دیده را راضی کند و جزای اعمال‌اش را در همین دنیا نیز متحمل شود، بلکه کافی است که « متولیان خدا و صاحبان طریقت » را ضی و خشنود باشند که از طرف تمامی مظلومین تاریخ و حتی « خداوند (ج) » سند برائت می‌دهند و روانه « بهشت! » می‌سازند. اینگونه است که در زیر نام اقتصاد بازار آزاد و دموکراسی و آزادی بیان هرکسی و هر شخصیت حقیقی و حکمی در جامعه افغانی که دیدگاه و رفتارشان بر اساس هنجارهای از نظام حاکم مافیائی در افغانستان شکل و مشروعیت گرفته باشد میتواند در عرصه وسائل ارتباط جمعی و یا هر حوزه دیگری بصورت رسمی مجوز فعالیت را بدست آرند. وقتی صاحب رسانه و نشریه و انجمنی شد وظیفه دارد تا « اسرار و رازهای پنهانی» گروه حاکم را در سینه خود نگاهدارد. جالب آنجاست که صاحبان بومی این شبکه‌های رادیویی و تلوویزیونی مافیائی و سائر رسانه‌ها در رأس بزرگترین شرکت‌های مخابراتی و بزرگترین بنیاد‌های خیریه و غیر انتفاعی اقتصادی نیز قرار دارند که اغلب به عنوان کار گزاران اصلی فرایند « دموکراسی قلابی » عمل می‌کنند. یکی از ویژه‌گی‌های رسانه‌های جمعی مافیائی که بطور بالقوه اهمیت سیاسی

انرا در افغانستان بالا میبرد ، گرائیسی است که شاید بتوان آنرا گرائیش « بسیج کنند گی » رسانه ها دانیست ، اما از اینکه برای آزمائیش قدرت و توانمندی هر رسانه باید مسأله « مشروعیت » رسانه ها را نیز از نظر دور نه انداخت بناً به اساس دلائل و عوامل فراوان سیاسی و اقتصادی تمامی رسانه های الکترونیکی و چاپی اعم از رادیو ، تلویزیون و روزنامه ها از یک « نا کجاآباد نا معلومی » پا به عرصه ی ظهور نگذاشته اند و آنها در طی یک تاریخ بسیار طولانی و بر اساس ابزارها و شبکه های مخوف امنیتی و اطلاعاتی شکل گرفته اند . همان طور که ما نیز شاهد ان بوده ایم گرائیش انسجام و بسیج کنند گی رسانه ها در افغانستان را یک « با شگاه پنهانی اطلاعاتی » در دست گرفته اند . روی همین دلیل است که وقتی اندیشه ی کوچکترین تصمیمی راجع به سرنوشت مردم افغانستان در دل و دماغ مافیای حاکم بر کشور خطور کند و پس از موافقت این « باشگاه اطلاعاتی » روی آنتن آورده شود ، بلا درنگ تمامی شبکه های خبری به حرکت می آیند و بحث ضرورت و یا هم عدم ضرورت آن را به کمک کار شناسان و تحلیل گران یک نواخت و مزد بگیرسیاسی مورد تحلیل های « عالمانه و تخصصی!! » قرار میدهند . فرق اساسی میان این تحلیل های فرمائیشی که از اراده ء مافیای حاکم بر سرنوشت جامعه برمی خیزد و در یک محور مشترک در برابر آن واکنش نشان داده میشود و با آنچه که از متن و وجدان جامعه ما بر می خیزد و با در نظرداشت شرائط عینی جامعه افغانی مورد ارزیابی قرار میگیرد ، در این است که در روند دوم ارزیابی یعنی با در نظرداشت شرائط عینی و ذهنی جامعه و مردم هرگاهی که در تطبیق نقشه و استراتژیی تغییر اشتباهی بوجود آید احادی از کارگزاران جامعه میتوانند با آسانی اشتباهات و نواقص طرح را اصلاح سازند زیرا لزوم این معادله در نتیجه شرائط تاریخی و مسیر زندگی ملتها ی نیم قاره بویژه بر بستر فرهنگ تاریخی مردم ما برخاسته است در حالیکه با نخستین فرآیند ارزیابی که از دل و دماغ مافیایی حاکم بر سرنوشت جامعه ما تراوش میکنند نه میتوانند هیچکسی به شمول نوابغ و نخبه گان این کشور جنگ زده کمبودی ها و نواقص طرح و نقشه مورد نظر را بر طرف سازند . لهذا با آسانی میتوان قضاوت کرد که متأسفانه حتی با یک نگاه خوشبینانه نیز نه میتوان نظام حاکم بر سرنوشت جامعه افغانی را نظام مشروع سیاسی دانست بلکه آنرا با ید شرکت سهامی سیاسی خواند که تمامی کار گزاران آن در کسوت یک دولت مشروع ملی با هویت افغانی گماشته و نصب شده اند .

## ۲ : مسأله عدالت قضائی و فرآیند مشروعیت در افغانستان !

همزمان با تأسیس نخستین اداره مؤقت در افغانستان که بر همان نگرش کنفرانس ظاهرأ مشروع « بُن » بوجود آمد . بدون هرگونه تردید یکی از گرانبها ترین و درعین حال مظلوم ترین میراث آن معاهده به شمار می آید ، شگفت انگیز است به جز فقره ششم معاهده « بن » که حاوی چنین مطلب و این متن بود

۲ « 6- اداره ء موقت به کمک ملل متحد کمیسیونی مستقل حقوق بشر را که وظیفه آن مراقبت از حقوق بشر و تحقیقات ناشی از تعدی بر حقوق بشر و توسعه انجمن های داخلی حقوق بشر می باشد تأسیس نماید . اداره موقت همچنان می تواند به کمک ملل متحد کمیسیون های دیگری را جهت پیشبرد اموری که در این توافقنامه ذکر نگردیده است فعال سازد » . هیچگونه اشاره ای به این اصل مهم بویژه در « حوزه مشروعیت حقوقی نظام قضائی » در اداره موقت افغانستان به عمل نیا مده است . شایان ذکر است که با کوچکترین توجه به محتوای اصلی موافقتنامه « بن » نقش سازمان ملل متحد به مثابه نهاد ناظر بر فعالیت ها و اقدامات اداره موقت نسبت به هر فاکتور دیگر داخلی برارنده به نظر می آید . میتوان از این واقعیت تلخ تاریخی چنین نتیجه گرفت که از همان ابتدای کنفرانس « بن » که منبع تمامی اقدامات تاریخی و عملکرد های نا سنجیده زمامداران کشور فقیر ما محسوب میشود ، سازمان ملل متحد و شخص لخصر ابراهیمی نمایندیده خاص سر منشی سازمان ملل متحد برای افغانستان باید مسؤ لیت تمام فرصت ها و زمینه های از دست رفته را متقبل گردد . اکنون به ماده یکصد و هجده هم قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان اشاره میکنیم که ببینیم چه ملاک ها و ضوابطی در گزینش نخستین رئیس دیوان عالی کشور ( ستره محکمه ) افغانستان بکار گرفته شده است ؟ ماده یکصد و هجده هم قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان حکم می کند که :

### ۳ ماده یکصد و هجدهم

عضو ستره محکمه باید واجد شرایط ذیل باشد:

1. سن رئیس و اعضا در حین تعیین از چهل سال کمتر نباشد.
2. تبعه افغانستان باشد.
3. در علوم حقوقی و یا فقهی تحصیلات عالی و در نظام قضائی افغانستان تخصص و تجربه کافی داشته باشد.
4. دارای حسن سیرت و شهرت نیک باشد.
5. از طرف محکمه به ارتکاب جرایم ضد بشری، جنایت و یا حرمان از حقوق مدنی محکوم نشده باشد.
6. در حال تصدی و وظیفه در هیچ حزب سیاسی عضویت نداشته باشد.

سعی و قصد ما بر این خواهد بود تا در تمامی زمینه های که مشروعیت سیاسی و حقوقی دولت جمهوری اسلامی افغانستان را صدمه میرسانند و یا هم زیر سوال می برند با صداقت و امانتداری مورد بررسی قرار دهم روی همین داعیه باید گفت که گمان نه میکنم فضیلت مآ ب شیخ الحدیث مولوی عبدالهادی شینواری نخستین رئیس ستره محکمه اداره ء موقت افغانستان قبل از تقرر اش بحیث قاضی القضاة افغانستان در کوچکترین پست محاکم افغانستان انجام خدمت کرده و یا هم هیچگاهی بر مسند قضای افغانستان تشریف داشته باشد ! نه میدانیم که هدف قانون گذار ان قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان از درج چنین فقره مبهم و چند پهلو!! که رئیس دیوان عالی ( ستره محکمه ) افغانستان « در علوم حقوقی و یا فقهی تحصیلات عالی و در



نظام قضائی افغانستان تخصص و تجربه کافی داشته باشد « چه بوده است ؟ هر چند فضیلت مآب شیخ الحدیث خود را درس خوانده بزرگترین دانشگاه مذهبی « دیوبند » و مرشد چندین هزار شاگرد و چنانچه از لقب اش ( **شیخ الحدیث** ) بخوبی هویدا می گردد که وی متخصص تصدیق ناشده ای از « علوم احادیث » به حساب می آید . لهذا هر درس خوانده ای معاصر میتواند با آسانی میان « علوم حقوقی ، و علوم احادیث فرقی قائل شد . به هر حال اگر بنا بر دلائل مختلف مواجه و نا مواجه سیاسی از ترکیز به این بند قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان فرو گذاشت ، در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان چنین آمده است :

#### ۴ ما مردم افغانستان

با ایمان راسخ به ذات پاک خداوند ( ج ) و توکل به مشیت حق تعالی و اعتقاد به دین مقدس اسلام ، با درک بی عدالتی ها و نابسامانی های گذشته و مصایب بی شماری که بر کشور ما وارد آمده است ، باتقدیر از فداکاری ها، مبارزات تاریخی ، جهاد و مقاومت بر حق تمام مردم افغانستان و ارج گذاری به مقام والای شهدای راه آزادی کشور، با درک این که افغانستان واحد و یکپارچه به همه اقوام و مردم این سرزمین تعلق دارد، با رعایت منشور ملل متحد و با احترام به اعلامیه جهانی حقوق بشر، به منظور تحکیم وحدت ملی و حراست از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور، به منظور تاسیس نظام متکی بر اراده مردم و دموکراسی ، به منظور ایجاد جامعه مدنی عاری از ظلم ، استبداد، تبعیض و خشونت و مبتنی بر قانونمندی ، عدالت اجتماعی ، حفظ کرامت و حقوق انسانی و تامین آزادی ها و حقوق اساسی مردم ، به منظور تقویت بنیادهای سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی و دفاعی کشور، به منظور تامین زندگی مرفه و محیط زیست سالم برای همه ساکنان این سرزمین ، و سرانجام ، به منظور تثبیت جایگاه شایسته افغانستان در خانواده بین المللی ، این قانون اساسی را مطابق با واقعیت های تاریخی ، فرهنگی و اجتماعی کشور و مقتضیات عصر، از طریق نمایندگان منتخب خود در لویه جرگه مورخه چهاردهم جدی سال یک هزار و سیصد و هشتاد و دو هجری شمسی در شهر کابل تصویب کردیم .

چنانچه فضیلت مآب شیخ الحدیث محترم مولانا عبد الهادی " شینواری " بخوبی میداند که هیچگاه نه میتوان با برداشت و قرائت متحجرانه از دین مقدس اسلام که بنابر مقتضای این قرئت و بنابر دلائل و ملحوظات گوناگون اجتماعی و سیاسی ، باب اجتهاد بویژه « اجتهاد پویا » مسدود است . لهذا نه میتوان آنرا با دموکراسی و مردم سالاری که در عین پابندی به دیانت به جایگاه عقلانیت و خرد اجتماعی نیز ارزش فراوان قائل است بصورت کاذبانه و مصنوعی گره زد . تا جایکه این حقیر به یاد دارم و علی الرغم احترامی که به مقام و جایگاه علمی فضیلت مآب شیخ الحدیث آقای شینواری دارم هیچگاه بزرگان و اکابر مدرسه دیوبند مانند حضرت مولانا محمد قاسم نانتهوی دیوبندی(رح) که برای نخستین بار در سال ۱۸۶۷ میلادی مدرسه ای را در شهر « دیوبند » تأسیس کرد ، حضرت شاه ولی الله دیوبندی(رح) ، حضرت مولانا رشید احمد دیوبندی گنگا هوی و دیگر شخصیت های بزرگ وابسته به « دیوبند » با تکیه بر اصول تثبیت شده که در واقع بر روحیه مطیعانه دیوبندی ها که خود را از سیاست کنار کشیده و به خلوت

عبادت پناه می بردند و نیز آموزش و تبلیغات آنها با سیاست انگلستان در تضاد نبوده و از طرف آنها با مخالفت جدی رو به رو نمی شدند استوار بود که طبیعی است با استناد به این روحیه و چنین برداشتی از اسلام تکلیف مسأله « اجتهاد » و پژوهش علمی و مذهبی در جامعه از قبل تعیین شده است . !!

به هر حال آنچه را که میخواستیم به عرض خواننده گان ارجمند این یاد داشت برسانم این است که یکی از عوامل اصلی فاجعه کنونی در کشور ما علی الرغم شعار های بلند بالا و دهن چرب گن سیاسی و امید بخش ی چون « دموکراسی » ، « جامعه مدنی » ، « احترام به حقوق زن » و دهها شعار دیگری که در طی هفت سال تمام از زمین و آسمان این میهن به هرسو و به هر طرفی از جامعه ما سایه می افگنند و پخش می گردند در همین حرکت پارادوکسیال «paradoxical» تاریخی ای که دست کم از هفت سال بدینسو آغازیده ایم نهفته است . زیرا اکثریت نخبه گان و روشنفکران جامعه و کشور ما آنچه را که تظاهر بر باور داشتن آن می کنند در زندگی عملی شان به مشاهده نه میرسند . در بحبوحه و چنین وضع ناگوار و بر روی چنین بستر آرام است که دشمنان دیرینه و سرزمین ما برای نابودی و ویرانی این میهن کمین گرفته اند . جای هیچگونه تعجب نیست که با دلیل نفوذ آنها در ساختار های دفاعی و امنیتی کشور ما ، برخی از جانپان و قاتلان حرفوی چون **آقای اسدالله سروری** وابسته با سازمان های امنیتی منطقوی و بین المللی مانند سازمان اطلاعات ارتش پاکستان « I.S.I » و سازمان استخبارات مرکزی ایالات متحده امریکا « C.I.A » در یک ما موریت تاریخی یکیم دهه ای در زندان های **دهلی** ، **کابل** ، **پنجشیر** ، و بالاخره باز هم **کابل** از تمامی آفات و بلا های زمینی و آسمانی نجات یا بند !! و سرانجام با تنظیم یک داد گاه فرمایشی بنام محکمه استیناف نظامی کابل بدون آنکه به شخصیت حقوقی و حقیقی وی توجه عمیق حقوقی و قضائی صورت گیرد با صدور حکم محکمه استیناف نظامی کابل به مدت ۱۹ سال حبس تنفیذی محکوم می گردد . !!

اما ، جای تعجب آن است که تنها با فاصله چند روز دانشجوی آزاده ای چون **سید پرویز کامبخش** به جرم آزاد اندیشی و تفحص فکری که خاصه فطری هر انسان است ، در یک دادگاه مشابه قضائی نخست به اعدام و پس از واکنش صدها هزار مردم شرافتمند و مسلمان افغانستان و جهان نسبت به این حکم غیر انسانی و خلاف هرگونه نورم های اسلامی به بیست سال زندان محکوم شد . چنین است کابوس سیاه تاجر و داستان غم انگیز مشروعیت سیاسی نظام مافیائی حاکم بر سرنوشت کشور افغانستان .

یاهو

۱۶ نومبر ۲۰۰۸

۱ : بارک اوباما ، « بازسازی رهبری امریکا » ، نویارک جولای ۲۰۰۷

۲ : فقره ششم معاهده تاریخی « بن »

۳ : ماده یکصد و هجدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان

۴ : مقدمه ای از قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان مصوب سال ۱۳۸۲ هجری شمسی